

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

انینه ایران

اشرف دهقانی
۲۷ جنوری ۲۰۱۴

۲۱ آذر [قوس]،

فراز و فرود فرقه دموکرات آذربایجان!

۲۱ آذر یادآور دو رویداد تاریخی در آذربایجان می باشد که با نام "فرقه دموکرات آذربایجان" همراه است. در مورد این دو واقعه تاریخی و فرقه دموکرات آذربایجان در رأس این وقایع تا کنون مطالب زیادی نوشته شده است. ولی اگر هدف از بررسی مسایل تاریخی گذشته دست یابی به درس های نهفته در آنها به منظور حل مسایل امروز و فرداست، این مقصود از همه آن نوشته ها حاصل نمی شود. در این میان اما به جرأت می توان گفت که درست ترین و واقع بینانه ترین موضع و برخورد به وقایع آن سالها را باید در نوشته چریک فدائی خلق، رفیق علیرضا نابدل به نام "آذربایجان و مسأله ملی" جست و جو کرد. در حالی که در اغلب نوشته های مربوط به فرقه دموکرات و وقایع تاریخی مربوط به ۲۱ آذر، مسأله اساساً درست مطرح نشده و در نتیجه به اصل موضوع هم پرداخته نشده است. نکته مهم دیگر این است که به هنگام بررسی در مورد این دو رویداد تاریخی، که یکی در ۲۱ آذر سال ۱۳۲۴ و دیگری در روز ۲۱ آذر در سال ۱۳۲۵ رخ داده اند، باید توجه کرد که آنها نیز همانند هر واقعه تاریخی دیگر از طرف نیروهای مختلف مورد تحریف قرار گرفته اند. به خصوص از آنجا که در این مورد پای اتحاد جماهیر شوروی در آن سالها هم در میان است، تحریفات چه از موضع ضد کمونیستی و چه از مواضع خرده بورژوائی آنهم در اشکال مختلف وسعت زیادی دارند. بنابراین با توجه به انبوه نوشته ها بر اساس مواضع ضد کمونیستی و یا غیر کمونیستی در این زمینه، جهت دست یابی به حقیقت اکیداً لازم است خود واقعیّت و رویدادهای رخ داده غیرقابل انکار مورد توجه قرار گرفته و بدون هرگونه پیش داوری مورد قضاوت واقع شوند. در این مسیر، موضع کمونیستی نیز در برخورد به فرقه دموکرات آذربایجان و وقایع سال های ۱۳۲۴-۱۳۲۵ تشخیص داده خواهد شد.

از آنجا که دو رویداد تاریخی مورد نظر در متن جنگ جهانی دوم و در ارتباط با آن به وجود آمده ابتداء توضیح کوتاهی در این مورد ضروری است. همانطور که می دانیم جنگ جهانی دوم را هیتلر به منظور کسب مناطق نفوذ و بازار های بیشتر و به دست آوردن مستعمرات از یک طرف و نابودی اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی از طرف دیگر برپا کرد. بنابراین جنگ علاوه بر اروپا بسیاری از کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره در سطح جهان را نیز در بر گرفت. در جریان این جنگ، دو جبهه متحدین و متفقین به وجود آمدند. شوروی به رهبری ستالین در جبهه متفقین همراه با انگلیس و فرانسه در مقابل هیتلر و متحدینش (ایتالیا و جاپان) قرار گرفت. در سال ۱۳۲۰ متفقین برای تقویت جبهه خود در مقابل هیتلر، تصمیم به پیاده کردن نیروی نظامی در ایران گرفتند. در نتیجه، نیروهای شوروی از شمال

و نیروهای بریتانیا از جنوب وارد ایران شدند. در اثر این امر بساط حکومت دیکتاتوری رضا شاه که دست نشاندۀ امپریالیسم انگلیس در ایران بود در سوم شهریور [سنبله] ۱۳۲۰ با تبعید وی به جزیره موریس در افریقا، برچیده شد. هر چند انگلیس بلادرنگ پسر وی محمد رضا شاه را به جای او بر تخت سلطنت نشانید.

با از بین رفتن دیکتاتوری سهمناک رضا شاه در جامعه و در حالی که حکومت جانشین شدیداً درگیر تضادها و کشمکش های داخلی خود بود و حکومتی بسیار ضعیف محسوب می شد، همچنین در شرایطی که نیروهای استعمارگر امپریالیستی سرگرم جنگ با خود بودند، برای مردم تحت ستم ایران شرایط کاملاً مساعد مبارزاتی در کل جامعه به وجود آمده بود. در چنین شرایطی از یک طرف مبارزات مردم رشد و گسترش یافت و از طرف دیگر نیروهای سیاسی جامعه امکان تشکّل و تحرّک پیدا نمودند. از جمله حزب توده هم در سال ۱۳۲۱ در چنین شرایطی شکل گرفت. در آذربایجان حتی با حضور ارتش سرخ شوروی شرایط مبارزاتی مساعد تری به وجود آمد، به طوری که پیش از تشکیل فرقه دموکرات، مبارزه توده ها به خصوص دهقانان در مناطق روستائی در آذربایجان رشد و گسترش زیادی یافت و در مناطقی حتا جنبش های مسلحانه پا گرفتند. در کتاب "تاریخ نوین ایران" (نوشته م.س. ایوانف، پروفیسور تاریخ در دانشگاه مسکو-ص ۱۰۸) با اشاره به رشد و گسترش مبارزات توده ها، گفته شده است که: "طبق آمار مطبوعات ایران، فقط در ماه اکتوبر سال ۱۹۴۵ دسته های مسلح محافل ارتجاعی و ژاندارمری و پولیس در حدود ۱۰۰ نفر را کشته و ۱۰۰۰ نفر را بازداشت کردند که اغلب شان از دهقانان آذربایجان بودند." همچنین در کتاب یاد شده از "گروه هایی به اسم فدائیان" (۱) نام برده شده که برای دفاع از منافع دهقانان در مقابل ملاکین فئودال و از میان خود دهقانان شکل گرفته و به طور مسلحانه مبارزه می کردند. رفیق بیژن جزنی نیز در کتابی که عنوان "طرح جامعه شناسی و مبانی ستراتیژی جنبش انقلابی ایران" را دارد به بعضی از این جنبشها اشاره کرده و "پارتین ها" را "مهمترین" آنها خوانده و می نویسد: "این جنبش در سال های ۲۱ تا ۲۴ در سراب و قره داغ جریان داشت." وی همچنین از جنبشی یاد می کند که به رهبری مبارزی به نام غلام حسین خان شوش باشی ابتداء در مراغه آغاز به کار کرد و بعد به بناب و آذرشهر نیز گسترش یافت. بر اساس همین منبع، در این جنبش چند صد نفر به عنوان سوار مسلح فعالیت داشتند و عمدتاً به مصادره انبار مالکان فئودال منطقه می پرداختند. (۲)

این واقعیات، وجود آشکار زمینه های مبارزاتی در آذربایجان قبل از تشکیل فرقه دموکرات را آشکار می سازد. تازه فرقه دموکرات خود در بطن یک شرایط مساعد تر مبارزاتی شکل گرفت. این تشکل در شرایطی به وجود آمد که شکست هیتلر و متحدین در پایان جنگ جهانی دوم و به ویژه پیروزی ارتش سرخ که کارگران و زحمتکشان در سراسر جهان و از جمله در آذربایجان آن را پیروزی خود می دانستند، شور و امید و جوش مبارزاتی زیادی را در میان توده ها ایجاد کرده بود.

رهبر و مسؤول اصلی فرقه دموکرات، میرجعفر پیشه وری بود که قبلاً در جنبش گیلان و تشکیل حزب کمونیست ایران فعالانه شرکت داشت و ۱۲ سال از عمرش را در زندانهای رضا شاه گذرانده بود. پس از تشکیل فرقه دموکرات، همه نیروهای حزب توده در آذربایجان به آن پیوستند و حزب توده تشکیلات آذربایجان خود را منحل کرد. به این ترتیب ترکیب نیروهای تشکیل دهنده فرقه دموکرات، فرقه ئی ها و توده ئی ها بودند. باید دانست که کارگران و توده های محروم آذربایجان با توجه به اطلاعاتی که از رفاه و آزادی هم طبقه ئی های خود در شوروی داشتند با علاقه وافر به کشور شوراها می نگریستند. بر این اساس، فرقه دموکرات نیز که روی رفح ستم ملی در آذربایجان تأکید داشت و ظاهر چپ به خود می گرفت، در فقدان یک سازمان واقعاً کمونیستی در میدان مبارزه، در نزد توده مردم همچون بلشویک ها به عنوان یک جریان کمونیستی تلقی شد. (۳) توده های ستمدیده آذربایجان از دهقانان گرفته که در زیر ظلم و جور بی حد و حصر فئودال ها به سر می بردند تا کارگران و زحمتکشان و توده های محروم شهری که زیر سلۀ بورژوازی

کمپرادور بیست سال سرکوب و اختناق و فشارهای غیرقابل تحمل رژیم وابسته به امپریالیسم رضا شاه را تحمل کرده بودند با آغوش باز از فرقه دموکرات استقبال کرده و آن را مورد حمایت خود قرار دادند. این توده ها با گرد آمدن به دور فرقه در حالی که امید و انتظار رهبری مبارزات خود علیه دشمنانشان توسط این تشکل را داشتند با قدرت خود به آن نیرو و اعتبار بخشیدند. همه این واقعیات در عین حال به طور مؤکد بیانگر آن است که برای فعالیت انقلابی فرقه دموکرات در آذربایجان جهت سازماندهی و رهبری مبارزات توده ها در جهت تحقق خواسته های آنان زمینه کاملاً بکری وجود داشت.

در اینجا باید به ادعاهائی هم، چه از جانب نیروهای ضد کمونیست و چه نیروهائی با ماهیت خرده بورژوائی (حال با هر ادعائی)، اشاره کرد که تشکیل فرقه دموکرات را خلق الساعه و به "فرموده" شوروی برای تأمین منافع آنها تلقی کرده و فرقه دموکرات را آلت دست شوروی می خوانند. اما صرفنظر از این که مناسبات فرقه دموکرات با شوروی از چه ماهیتی برخوردار بود، این برداشت، با قائل شدن خصلت نوکری و مزدوری برای رهبران فرقه که گویا تماماً به "فرموده" عمل می کردند و با آلت دست خواندن فرقه دموکرات، در حالی که از یک طرف این تشکل سیاسی را یک جریان غیر اصیل و بی ریشه معرفی کرده و می گوید، از طرف دیگر مسئولیت عملکردهای فرقه دموکرات را هم نه با خود آن بلکه با شوروی توضیح می دهد. در حالی که برخورد درست و واقع بینانه ایجاب می کند که فرقه دموکرات را اولاً در ارتباط با جنبشی که در سراسر آذربایجان جریان داشت مورد بررسی قرار داد و ثانیاً به این نیروی سیاسی با عملکردها و مسئولیت های خودش برخورد نمود. در مورد شوروی نیز- صرفنظر از این که چه تحلیلی از نیات و چشم اندازهای آن در ایران وجود داشته باشد- تا آنجا که موضوع بر سر بررسی و شناخت فرقه دموکرات آذربایجان است اساساً باید واقعیت عملکردهای شوروی در رابطه با مردم آذربایجان و فرقه دموکرات مورد توجه قرار گیرد. آیا شوروی با ارتش سرخ در آذربایجان، در طرف توده های محروم این دیار قرار داشته و عملاً به مبارزه آنان با دشمنانشان یاری می رساند و یا عکس این امر صادق است؟ آیا حضور ارتش سرخ در آذربایجان باعث تقویت مبارزات کارگران و دهقانان و دیگر توده های ستمدیده گشته بود و یا آنها با حضور خود در این دیار مانعی در مقابل رشد مبارزات این اقشار و طبقات به وجود آورده بودند؟ واقعیت این است که حتی مرتجع ترین دشمنان توده ها نیز نمی توانند کمک های شوروی به توده های ستمدیده و یا به فرقه دموکرات آذربایجان را انکار کرده و اعتراف نکنند که حضور ارتش سرخ در آذربایجان، رشد و گسترش مبارزات توده های تحت ستم را تسهیل نمود. **بنابراین، طرح درست مسأله در مورد فرقه دموکرات باید این باشد که فرقه از وضعیت طلائیی که به دلیل ضعف حکومت مرکزی (که به خصوص در آذربایجان به دلیل حضور ارتش سرخ عملکرد چندانی نداشت) از یک طرف و کمک های شوروی به جنبش آذربایجان و در صحنه مبارزه بودن توده ها و پشتیبانی وسیع آنها از فرقه دموکرات از طرف دیگر به وجود آمده بود، به نفع مردم آذربایجان و نه فقط آنها بلکه به نفع همه کارگران و دهقانان و توده های محروم و رنج دیده سراسر ایران چه استفاده ای کرد؟ چه می توانست و می بایست بکند و چه کرد و چه نکرد.** اما، برداشت یا تحلیل از نیات شوروی در آذربایجان هر چه بوده باشد- به شرط متکی بودن بر فاکت های عینی- تنها برای تشخیص وضعیت دولت شوروی در این مقطع حائز اهمیت است، امری که البته به هنگام بررسی فعالیت های فرقه دموکرات به طور مستقل، آن را هم باید مورد توجه قرار داد. اصل مطلب این است که با تمرکز صرف روی یک عامل خارجی نمی توان از حرکت و جنبشی که طی یک سال در آذربایجان جریان داشت به یک جمعبندی درست دست یافت و از تجارب تاریخی آن برای هموار کردن راه آینده سود جست.

اگر به شرایط اقتصادی- اجتماعی ایران در دوره مورد بحث رجوع کنیم می بینیم که امپریالیست های انگلیس و امریکا که فئودال ها و بورژوازی کمپرادور پایگاه اصلی آنها را در ایران تشکیل می دادند، اصلی ترین دشمنان مردم ایران

بودند. در این زمان که اکثریت مردم در دهات زندگی می کردند، سیستم فئودالی در دهات ایران حاکم بود و در شهرها نیز کارگران و خرده بورژوازی شهری تحت ظلم و ستم بورژوازی کمپرادور که بیشتر وارد کننده کالاهای امپریالیستی به ایران و صادر کننده فرآورده های خام به خارج بود قرار داشتند. چنین بود که مبارزه برای از بین بردن این دو طبقه ستمکار و استثمارگر که قدرتهای امپریالیستی به آنها تکیه داشتند، اصلی ترین وظیفه نیروهای انقلابی را تشکیل می داد که بدون آن نه امکان تحقق خواسته های طبقاتی توده های تحت ستم ایران وجود داشت و نه مسائلی چون مسئله ملی قابل حل بود. اما بنا به شرایط تاریخی- جهانی در آن مقطع، انجام این وظیفه تنها با وجود یک رهبری پرولتری امکان پذیر بود (هم امروز نیز با همه تغییرات بزرگی که در این فاصله زمانی رخ داده این حکم کماکان صادق است). در چنین شرایطی واضح است که اگر فرقه دموکرات یک نیروی پرولتری و واقعاً کمونیست بود می بایست در حالی که برای تحقق حقوق ملی مردم آذربایجان مبارزه می نمود و در این راستا سیاست های خود را به گونه ای تنظیم می کرد که درست برخلاف سیاست های تفرقه افکنانه رضا شاه موجب اتحاد ملیت های ایران با همدیگر می شد، به عنوان وظیفه اصلی خود شعارهای معین طبقاتی را در ارتباط با کارگران و دهقانان و خرده بورژوازی شهر مطرح و با تکیه بر نیروی توده ها در جهت تحقق آنها گام بر می داشت. این کاری بود که کمونیست های چین در شرایط اقتصادی- اجتماعی تا حدودی مشابه با ایران، در کشور خود انجام دادند. کمونیست های چین تحت رهبری مائوتسه دون در حین انجام کار انقلابی در میان کارگران به بسیج و سازماندهی نیروی دهقانان پرداخته و با کمک خود آنان به جنگ فئودال ها رفتند و در طی جنگ، زمین ها را از دست فئودال ها گرفته و بین دهقانان تقسیم کردند. با انجام چنین اقدامات انقلابی و در پروسه از بین بردن فئودالیسم در آن کشور، کمونیست های چین نیروی انقلابی توده های روستائی را به طرف خود کشیده و موفق به تشکیل ارتش خلق شدند. با اتکاء به چنین ارتشی بود که حزب کمونیست چین علاوه بر فئودال ها با بورژوازی کمپرادور و امپریالیست ها نیز در کشور خود جنگیده و آنها را شکست داد.

حال باید دید که فرقه دموکرات در شرایط اقتصادی- اجتماعی ایران و در شرایط سیاسی موجود (در شرایط ضعف شدید حکومت مرکزی که همانطور که اشاره شد به خصوص در آذربایجان چندان قدرت عمل نداشت و در حالی که از حمایت و پشتیبانی کامل ارتش سرخ شوروی هم برخوردار بود- ارتشی که به یمن قهرمانی ها و فداکاری های بی نظیر پرولتاریا و زحمتکشان این کشور به عنوان فاتح جنگ جهانی، خوفي در دل امپریالیست ها و وابستگانش به وجود آورده بود) چه کرد و به طور مشخص مبارزات توده های دلیر و مبارز آذربایجان را به چه مسیری رهبری نمود! با طرح مسئله به این صورت درست، وقتی به واقعیت رجوع کنیم می بینیم که فرقه دموکرات اساساً مبارزه طبقاتی با بورژوازی کمپرادور و فئودال ها را به کناری نهاد. به خصوص به خواست و مبارزه دهقانان واقعی نهاد- آنها در شرایطی که خود دهقانان به پا خاسته و برای کسب زمین مبارزه می کردند. به این ترتیب فرقه دموکرات در واقع، از انجام اصلی ترین وظیفه ای که در آن شرایط بر عهده یک نیروی انقلابی قرار داشت شانه خالی کرد. در عوض این تنها تشکل وسیع سیاسی در آذربایجان، حل مسئله ملی مردم آذربایجان را در سرلوحه کار خود قرار داد. در ۱۲ شهریور ۱۳۲۴ طی بیانیه ای آشکار شد که اصلی ترین هدف فرقه دموکرات به دست آوردن خود مختاری در آذربایجان در چهارچوب سلطه حکومت مرکزی دست نشانده انگلیس در ایران و انجام اصلاحاتی چند در زمینه های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و رسمیت دادن به زبان ترکی در آذربایجان می باشد. بعد هم که حکومت ملی تشکیل شد همین برنامه را در دستور کار خود قرار داد. (۴) اما، این یک برنامه اصلاح طلبانه بود که فرقه دموکرات با آن، نیروی توده های انقلابی که برای تغییر مناسبات ظالمانه حاکم بر جامعه به پا خاسته بودند را در جهت تحقق آن به کار گرفت.

به درستی گفته شده است که "قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید" (این سخن نغز از مائوتسه دون می باشد) و این واقعیتی است که یک حکومت تنها با برخورداری از نیروی نظامی متعلق به خود و با تکیه بر آن می تواند برپا شود. اما فرقه دموکرات در شرایطی خواست خودمختاری را از دولت مرکزی طلب می کرد که از خود دارای نیروی نظامی نبود. واقعیت این است که فرقه با تکیه بر ارتش سرخ چنین خواستی را مطرح و بعد علیرغم همه مخالفت های دولت مرکزی و حامیان امپریالیست آن دولت (انگلیس و آمریکا) با برپائی یک حکومت ملی در آذربایجان آن خواست را به مرحله عمل در آورد. پروسه برپائی این حکومت به این صورت بود که مدت کوتاهی پس از تشکیل فرقه دموکرات و اعلام خواست خودمختاری و متعاقب آن انجام اقدامات سیاسی دیگر، با کمک های تسلیحاتی ای که ارتش سرخ در اختیار آنان قرار داده بود توده های وابسته به فرقه مسلح شده و در نقاط مختلف آذربایجان مراکز نظامی دولت مرکزی را مورد حمله قرار دادند. در مقابل این حملات هر چند در مواردی مقاومت هایی صورت گرفت (مثلاً در پادگان ارومیه و یا برخی از مالکین فنودال مستقلاً با دستجات مسلح خود در میانه و زنجان به درگیری با نیروهای فرقه پرداختند)، اما خیلی از مراکز نظامی رژیم شاه بدون مقاومت تسلیم شدند و در نتیجه همه مراکز نظامی در آذربایجان به تصرف "فدائیان" فرقه دموکرات در آمد. نیروهای مسلح رژیم شاه در خود تبریز، مرکز آذربایجان بدون هیچ مقاومتی تسلیم نیروهای نظامی فرقه شدند. بعدها سرتیپ درخشانی، فرمانده لشکر ۳ آذربایجان که به نیروهای تحت فرمان خود دستور داده بود تا در مقابل فرقه دموکرات اسلحه های خود را به زمین بگذارند، در خاطرات خود نوشت: "لشکر آذربایجان تنها با پیشه وری و یارانش طرف نیست، افسران پادگان تبریز هم به خوبی می دانستند که طرف ما ارتش زورمند و سرمست و مغرور از باده فتح برلین و فاتح جنگ جهانی دوم می باشد." (برگرفته از: "گوشه ای از جنایات فرقه دموکرات به روایت فرمانده لشکر تبریز در سال ۱۳۲۴". در مورد درگیری های نظامی فدائیان فرقه دموکرات با نیروهای حکومت مرکزی در آذر ماه سال ۱۳۲۴ همچنین رجوع شود به "فرقه دموکرات آذربایجان، منصور پورموندن- تاریخ ایران"). (۵)

در ضمن این اظهار نظر، قبل از هر چیز خوف و وحشتی که ارتش سرخ در دل نیروهای مسلح دولت مرکزی به وجود آورده بود را به نمایش می گذارد.

این پروسه را هم باید ذکر کرد که فرقه دموکرات، ابتدا دست به انتخابات "انجمن ایالتی" زد. این انتخابات البته از طرف دولت مرکزی شاه غیرقانونی اعلام شد. اما برخورداری فرقه دموکرات از حمایت و پشتیبانی توده ای و سازمان یابی نیروی مسلحی که به عنوان "فدائی ها"، ارتش فرقه را تشکیل دادند و پشتیبانی ارتش سرخ، این امکان را به فرقه دموکرات داد که با احساس قدرت، وقعی به دولت مرکزی نگذاشته و حتی کار را به آنجا رساند که "انجمن ایالتی" خود را مجلس ملی آذربایجان نامید و در روز ۲۱ آذر سال ۱۳۲۴ یک دولت خودمختار در آذربایجان تشکیل و وجود آن را تحت عنوان "حکومت ملی آذربایجان" رسماً اعلام نمود.

هدف از تشکیل حکومت ملی در آذربایجان نه فقط در بیانیه ۱۲ شهریور بلکه در دیگر اسناد مربوط به این حکومت و در نطق های پیشه وری و دیگر دست اندر کاران فرقه نیز به طور آشکار تشریح شده است. رسمیت دادن به زبان ترکی یکی از مهمترین هدف های این حکومت بود. رهبران فرقه همواره تأکید داشتند که از نظر آنها زبان یکی از مسایل اساسی و حیاتی مردم آذربایجان است. همچنین پیشه وری که قبلاً - نظیر بسیاری از "توده ای" های آن دوره - به مبارزه پارلمانی امید بسته بود و به عنوان نماینده مردم تبریز به مجلس شورای ملی راه یافته ولی اعتبار نامه اش در مجلس مورد تصویب قرار نگرفته بود، حال بر این نظر بود که "تهران مرکز ارتجاع و استبداد است و ارتجاع تهران همیشه علیه آذربایجان بوده و همواره سعی کرده است غرور ملی آذربایجانی ها را در هم بشکند؛ و ارتجاع تهران بر قهرمانان آذربایجان همچون ستار خان و شیخ محمد خیابانی ستم های زیادی روا داشته و آنها را کشته است" (نقل به

معنی از نطق پیشه وری در تاریخ ۱۹ شهریور ۱۳۲۴). همه اینها بیانگر آن است که این حکومت ملی به جای مرزبندی با فنودال ها و بورژوازی کمپرادور (چه تهرانی بوده باشند و چه آذربایجانی)، با تهران (به عنوان مرکز ارتجاع و استبداد) مرزبندی کرده و موجودیت خود را با چنین هویتی (با آذربایجانی که گویا نه ارتجاع و نه مستبد داشت) مشخص می کند. بنابراین این حکومت با حفظ سیستم اقتصادی- اجتماعی موجود و در چنین چهار چوبی، خواهان آن بود که علاوه بر تحقق حقوق ملی مردم آذربایجان و رسمیت دادن به زبان ترکی، به انجام اصلاحاتی در جهت بهبود شرایط زندگی مردم آذربایجان پرداخته و در حوزه های اقتصادی، فرهنگ، بهداشت و آباد سازی شهرها دست به اقداماتی بزند.

حکومت ملی آذربایجان در طی یک سالی که بر سر کار بود، در جهت تحقق اهداف فوق قدم های عملی برداشت. هر چند که تحقق آن اهداف پاسخگوی مسایل اصلی و اساسی توده های تحت ستم آذربایجان نبود. در واقع در شرایطی که مسائل و معضلات توده های تحت ستم و استثمار نیاز به برخورد ریشه ای و تغییر بنیاد اقتصادی موجود داشت، آنچه که انجام شد صرفاً رفرمهایی در راستای پاسخگویی به برخی از نیازهای مردم بود. با این حال پس از ۲۰ سال حاکمیت ضدحلقی رضا شاه و تحمل دیکتاتوری و اختناق شدید، پس از ۲۰ سال تحمل شدیدترین توهین و تحقیر ملی از طرف ارتجاع نژاد پرست حاکم، توده های تحت ستم آذربایجان اقداماتی را تجربه می کردند که حتی امروز هم یادآوری آنها باعث می شود که هر انسان مترقی و آزادیخواه شور و شغف توده های دلاور آذربایجان را در آن زمان کاملاً احساس کند.

تحت حاکمیت حکومت ملی، زبان ترکی در آذربایجان رسمیت یافت که در نتیجه آن نه فقط غرور ملی به مردم آذربایجان پس از سالها مواجهه با فشارهای شدیداً ارتجاعی شوینیسیم فارس رضا شاهی باز گردانده شد بلکه این امر علاوه بر دیگر تأثیرات مثبت خود، به خصوص با توجه به نشر و تبلیغ و ترویج برخی از آثار مترقی و کمونیستی در آذربایجان در ارتقای آگاهی کارگران و زحمتکشان بسیار مؤثر افتاد. نامگذاری خیابان ها و مراکز مختلف به نام قهرمانان مردم ایران چون ستار خان و نصب مجسمه های آنان در شهر در ردیف انجام کارهای ملی قرار داشت. (۶) برای آباد سازی شهرها اقدام شد، از جمله آسفالت کردن خیابان ها و احداث خیابانهای جدید، ایجاد باغ و فضای سبز در شهر تبریز و تعمیر بعضی جاده ها و غیره کارهایی بود که با انجام آنها در عین حال با بیکاری نیز مبارزه می شد. پائین آوردن قیمت ارزاق، سر و سامان دادن به سیستم آبرسانی (در تبریز)، توجه به بهداشت عمومی و ایجاد بیمارستان و درمانگاه، بهبود شرایط کار کارگران، مبارزه با بیسوادی، کوشش در شرکت دادن زنان در کارهای اجتماعی و قائل شدن حق رأی برای آنان (امری که برای اولین بار در ایران صورت می گرفت)، ایجاد دانشگاه با سه دانشکده کشاورزی، پزشکی و تعلیم و تربیت با انجام کارهای فرهنگی مختلف، راه اندازی تئاتر و سینما که کارگران و زحمتکشان نیز به آن مکان ها راه یافتند، راه اندازی رادیو و بعضی کارهای دیگر به نفع مردم، از جمله اقدامات حکومت ملی در آذربایجان بود. جای تردید نیست که بسیاری از این اقدامات نظیر برقراری حق بیمه برای کارگران و یا برخوردار کردن زنان از حق رأی، با تأثیر گیری از اتحاد جماهیر شوروی و در شرایط بین المللی ای که سوسیالیسم در سطح جهان در میان افکار عمومی کاملاً مقبولیت یافته و گرایش شدیدی نسبت به آن وجود داشت، عملی گردید. با این حال از آنجا که دفاع از حقوق ملی مردم آذربایجان در مرکز توجه فرقه دموکرات قرار داشت، همه اقدامات یاد شده با رواج تبلیغاتی صورت می گرفت که در آن ملیت و ملیت خواهی آذربایجانی نقش اول را بازی می کرد. در این رابطه و با توجه به هدف کلی ای که فرقه دموکرات در مقابل خود گذاشته بود، رفیق نابدل با مراجعه به "ساختمان سیاسی" فرقه و ابراز این نکته که فرقه "با آن ساختمان سیاسی اش" فقط یک "نظم بوروکراتیک" می توانست برقرار کند و نه چیز دیگر، می نویسد: "اما برای تحکیم این نظام می بایست احساسات ملی مردم تقویت می یافت و به سوی

فرقه به حرکت در می آمد. بخش مهمی از این وظیفه به عهده ادبیات بود. در تبریز انجمنی از شاعران که چنین اندیشه و بیانی داشتند تشکیل شد و به نحو سازمان یافته ای به تبلیغ ناسیونالیستی آذربایجانی پرداختند." (نقل از "آذربایجان و مسئله ملی"، قسمت جنبش دموکراتیک سالهای ۱۳۲۵-۱۳۲۴)

حکومت ملی در مورد دهقانان نیز در اساس به همانگونه رفتار کرد که در بیانیه ۱۲ شهریور فرقه دموکرات قید گردیده بود. در آنجا چنین گفته شده بود: "بنیانگذاران فرقه دموکرات آذربایجان بخوبی می دانند که نیروی مولد ثروت و قدرت اقتصادی کشور، بازوان توانای دهقانان است. لذا این فرقه نمی تواند جنبشی را که در میان دهقانان بوجود آمده، نادیده بگیرد و به همین خاطر فرقه سعی خواهد کرد که برای تامین احتیاجات دهقانان اقدامات اساسی انجام دهد. مخصوصاً تعیین حدود مشخص روابط بین اربابان و دهقانان و جلوگیری از مالیاتهای غیر قانونی که توسط برخی از اربابان گرفته می شود یکی از وظایف فوری فرقه دموکرات است. فرقه سعی خواهد کرد این مسئله به شکلی حل شود که هم دهقانان راضی شوند و هم مالکین به آینده خود اطمینان پیدا کرده و با علاقه و رغبت در آباد ساختن ده و کشور خود کوشش نمایند. زمینهای خالصه و زمینهای متعلق به اربابانی که آذربایجان را ترک و فرار کرده اند و محصول دسترنج مردم آذربایجان را در تهران و سایر شهرها مصرف می کنند، چنانچه بزودی مراجعت نمایند، بنظر فرقه دموکرات باید بدون قید و شرط در اختیار دهقانان قرار گیرد. ما کسانی را که بخاطر عیش و نوش خود ثروت آذربایجان را به خارج می برند، آذربایجانی نمی دانیم. چنانچه آنها از بازگشت به آذربایجان خودداری نمایند، ما برای آنها در آذربایجان حقی قائل نیستیم. علاوه بر این فرقه خواهد کوشید که بطور سهل و آسان، اکثریت دهقانان را از نظر وسایل کشت و زرع تامین نماید" (تأکیدها از نویسنده این سطور است)

باید دانست که فرقه دموکرات همانند حزب توده رسماً اعلام می کرد که مالکیت خصوصی را محترم می شمارد. بر این مبنا آنها خواهان لغو مالکیت اربابان ده نبودند و در نتیجه برخلاف تبلیغاتی که امروز این طور جلوه می دهند که گویا فرقه دموکرات در دهات آذربایجان اصلاحات ارضی کرد، واقعیت این است که آنها حتی در اندیشه انجام این کار هم نبودند. به همین خاطر هم هیچوقت خواهان اصلاحات ارضی و تقسیم زمین در میان دهقانان نشدند و همواره از تنظیم رابطه بین دهقان و ارباب در شکل به اصطلاح "عادلانه" صحبت می کردند، و به طوری که در بیانیه ۱۲ شهریور هم قید شده حداکثر حذف بعضی از مالیات ها که به قول خودشان "توسط برخی از اربابان گرفته می شود" را در دهات در نظر داشتند. در عمل هم بنا بر همان بیانیه، زمین های مالکینی که از آذربایجان به تهران فرار کرده بودند - آنها بعد از آن که فرقه دموکرات به آنها اخطار کرد که اگر باز نگردند املاکشان را از دست خواهند داد- و نیز زمین های خالصه از طرف فرقه دموکرات بین دهقانان تقسیم گردید. اتفاقاً خودداری از پاسخگویی به خواست دهقانان و عدم مبارزه برای از بین بردن فئودالیسم در دهات، یکی از ایرادات اساسی فرقه دموکرات آذربایجان بود. در واقع، رهبران فرقه دموکرات علیرغم خواست دهقانان برای راندن اربابان از دهات و صاحب زمین شدن و در حالی که خود "جنبشی را که در میان دهقانان بوجود آمده" (نقل از بیانیه خود فرقه)، بود را می دیدند، از قدرت "حکومت ملی" در حفظ روابط ارباب- رعیتی استفاده کرده و مانع پیشرفت جنبش دهقانان علیه فئودال ها در دهات شدند.

در دوره ای که "حکومت ملی آذربایجان" تشکیل شد، دهقانان اکثریت نیروی جامعه را تشکیل می دادند و با سقوط رضا شاه و آشفتگی و تضعیف نیروی ژاندارم در دهات که در دوره آن دیکتاتور جای میر غضب های فئودال ها را گرفته بودند، جنبشی در میان دهقانان برای به دست آوردن زمین به وجود آمده بود. در چنین شرایطی تأمین خواست روستائیان و تغییر اساسی در ساختار اقتصادی- اجتماعی دهات از طریق مبارزه هر چه قاطعانه تر با مالکین و همه مرتجعینی که پشتیبان آنها بودند، و به عبارت دیگر کمک به روستائیان برای راندن اربابان از ده و تقسیم زمین فی مابین خود، اقدام انقلابی بسیار مهمی بود که فرقه با دست یازیدن به آن و بسیج و سازماندهی نیروی دهقانان می

توانست به قدرت مسلح قابل اتکاء و از آن خود دست یابد. اما همانطور که گفته شد فرقه دموکرات علیرغم آمادگی کامل دهقانان در سراسر آذربایجان برای مبارزه با مالکین، به خواست واقعی دهقانان توجهی نکرد، هرگز به فکر رهبری مبارزات آنها نیافتاد، دست به تقسیم اراضی نزد. برعکس حکومت ملی به ضرر دهقانان، تحت اتوریتنه و سیطره خود، فئودال‌های ظالم و مستبد و بهره‌کش آذربایجان را همچنان در همان موقعیت‌های خود مسلط برجان و مال دهقانان باقی گذاشت. (۷)

(ادامه دارد)

زیر نویس ها:

۱- پس از تشکیل حکومت ملی در آذربایجان، نیروهای نظامی فرقه دموکرات هم "فدائیان" یا "فدائی‌ها" نامیده شدند. با توجه به وجود گروه‌های فدائی پیش از تشکیل فرقه، این نام سابقه اسم فدائی‌ها را در جریان مبارزات توده‌های ستم‌دیده آذربایجان نشان می‌دهد. نام فدایی در حقیقت، یادآور نام انقلابیون جان‌برکف مشروطیت در آذربایجان می‌باشد که با دلاوریها و آفرینش حماسه‌های به یاد ماندنی‌شان همواره در یاد خلق زنده بوده‌اند.

۲- البته علی‌رغم اراده این فاکت‌ها که بیانگر وجود زمینه مبارزه و فعالیت‌های سیاسی در آذربایجان بود، رفیق جزئی تشکیل شدن فرقه دموکرات را "عجولانه و بنا بر مصالح شوروی" خوانده و به جای تجزیه و تحلیل عملکردهای فرقه دموکرات در ارتباط با مسایل مبارزاتی و اوضاع سیاسی آن دوره و تعیین این که در آن شرایط مشخص برای پیشبرد مبارزات توده‌ها چه وظایفی در مقابل یک نیروی انقلابی قرار داشت و فرقه دموکرات با آن وظایف چگونه برخورد کرد، از آنجا که او تشکیل فرقه را بنا به مصالح شوروی ارزیابی می‌کند، علت شکست آن را هم ناشی از مصالح شوروی می‌شمارد. بر این اساس رفیق جزئی به جای بررسی همه‌جانبه واقعیت خود فرقه دموکرات، در ارتباط با عدم مقاومت آنها در مقابل نیروهای مهاجم حکومت مرکزی به آذربایجان، می‌نویسد: "فرقه در پایان یک سال حکومت خود، قدرت مقاومت و حتی درهم کوبیدن ارتش اعزامی را داشت ولی همانطوری که با توصیه شوروی کار خود را آغاز کرده بود در مقابل توصیه شوروی ها مقاومتی نکرد".

۳- رفیق نابدل در این مورد می‌نویسد: هنگامیکه در ایران زیر فشار فاشیستی رژیم رضاشاه، ملیتهای آذربایجانی و کرد هرچه سریعتر به کسب شعور ملی نایل می‌آمدند، در آنسوی رود ارس پرولتاریا به رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی و با جلب پشتیبانی دهقانان و ملیتهای آزاد شده در کار ساختمان سوسیالیسم بود. این امر نه تنها قشرهای پیشرو خلقهای محروم ایران را به حقانیت و ممکن بودن آزادی ملی در کادر یک کشور چند ملیتی معتقد ساخت، همچنین نسبت به نظام شوروی آنان را علاقمند نمود. در آنزمان پرولتاریای ما بسیار جوان بود و هنوز انقلابیون پرولتاری در میان خلق ما پرورش نیافته بودند. نتیجه این شد که آزادیخواهی ملی با مفهوم بلشویسم مترادف گشت. در آذربایجان تمایل به زبان و ادبیات آذری در نظر ارتجاع و مردم عادی بی‌اطلاع، نشانه‌های بلشویسم به حساب آمد. در سالهای ۲۵-۱۳۲۴ مردم، فرقه‌ایها را به صرف اینکه روی ترویج زبان آذری پافشاری میکردند و ژستهای چپ‌نما می‌گرفتند، بلشویک به حساب می‌آوردند و یکسال برای مردم ما زمان کوتاهی بود تا اینگونه مسائل را باز شناسند.

۴- "رنوس برنامه دولت ملی توسط پیشه وری این چنین اعلام شد؛ تلاش برای به رسمیت شناساندن خود مختاری داخلی آذربایجان در دنیا، تأسیس انجمن های ولایتی، اقدام در آبادی آذربایجان، مقابله با کارمندان و عناصر خائن، تنظیم بودجه ی ملی، تشکیل قشون ملی، آغاز تعلیم و آموزش عمومی رایگان و اجباری به زبان ترکی آذربایجانی و تأسیس دانشگاه، توسعه صنایع و تجارت، تعمیر و توسعه راه ها و گسترش ارتباطات، حل قانونی اختلاف زارع و مالک، تقسیم املاک مالکین متواری بین زارعین و تقویت بانک کشاورزی، مبارزه با بیکاری، تنظیم قانون کار و بیمه ی کارگری، تأمین بهداشت، تنظیم و تطبیق قوانین مصوب مجلس شورای ملی با اقتضائات خود مختاری آذربایجان، به رسمیت شناختن مالکیت خصوصی، حمایت از بخش خصوصی برای ترقی اقتصاد، احترام به آزادی عقیده، قبول حقوق مساوی برای آذربایجانی های غیر ترک(کرد و ارمنی و...)، به رسمیت شناختن حکومت مرکزی ایران و صیانت از مختاریت داخلی آذربایجان و قبول مصوبات مجلس ملی به طوری که مبنای با مختاریت آذربایجان نداشته باشد." (نقل از : "فرقه دموکرات از تشکیل حکومت ملی آذربایجان تا سقوط نهایی، برگرفته از وبلاگ "آذربایجان، آنا وطن"). به نیست بالا باید برنامه های دیگر نظیر تأسیس کارخانه ها و فابریکهای جدید و تقسیم زمین های خالصه بین دهقانان را هم اضافه کرد.

۵- بر اساس سندی که از آن زمان به جا مانده و در جاهای مختلف (از جمله در "فرقه دموکرات آذربایجان- منصور پورموند- تاریخ ایران") درج شده، سرتیپ درخشانی، فرمانده لشکر ۳ آذربایجان در همان زمان فرمان زیر را صادر می کند: " نظر به تصمیمات متخذه در کمیون متشکله با افسران ارشد پادگان تبریز به منظور جلوگیری از خونریزی و برادرکشی و اتلاف نفوس و عدم فقدان اموال دولتی و بازرگانان و سایر مردم دستور می دهم کلیه پادگان تبریز اسلحه خود را به زمین بگذارند و مطابق دستورات صادره رفتار نمایند." فرمانده لشکر ۳ آذربایجان - سرتیپ درخشانی

همچنین در نوشته ای از محمد حاج علیلو به نام "حزب توده ایران-قوام السلطنه-شوروی-فرقه دمکرات" آمده است: "در ساعت ۸ بعداز ظهر پنج شنبه ۲۲ آذر ۱۳۲۴، پادگان تبریز با شرایط ذیل تسلیم شد: - هیچ یک از افراد پادگان نباید تا دستور ثانوی از سربازخانه خارج شوند. - همه تسلیحات در انبار جمع می شوند. - هر یک از افسران در صورت تمایل می توانند به موطن خود بازگردند. - هر یک از افسران نیز در صورت تمایل می توانند در ارتش آذربایجان خدمت نمایند و پس از انجام مراسم تحلیف به خدمت پذیرفته شوند."

۶- برای درک هر چه قابل لمس تر مفهوم باز گردانده شدن غرور ملی به مردم آذربایجان و همچنین اهمیت تغییر نام خیابان ها و غیره به نام انقلابیون گذشته، باید شدت فشارهای همه جانبه ای که در دوره رضا شاه به مردم آذربایجان وارد آمده بود در نظر گرفته شود. نه تنها سیاست های اقتصادی رضا شاه در جهت منافع امپریالیستها باعث شد که آذربایجان (و به ویژه شهر تبریز) که قبلاً یکی از پیشرفته ترین استان های ایران به شمار می رفت، نقش پیشگامی قبلی خود را از دست بدهد بلکه تنگناها و فشارهای فرهنگی در این دوره تا به آن حد بود که یک استاندار به خود اجازه می داد علناً به مردم آذربایجان توهین کرده و بگوید: "آذربایجانیها ترکند! یونجه خورده مشروطه گرفته اند حالا نیز گاه میخورند ایران را آباد می سازند!" (نام آن استاندار آذربایجان، عبدالله مستوفی بود. نقل از "گذشته چراغ راه آینده") و محسنی، رئیس اداره فرهنگ رضا شاه در آذربایجان نیز خزعبلاتی از این قبیل برای مدارس

تجویز کند که : "هر کس که ترکی حرف میزند، افسار الاغ بر او بزنید و او را به آخور ببندید." همچنین در همان زمان رضا شاه، به کمک "ادبای" شوینیست، برای "آریائی" کردن کلمات(!!) "فرهنگستان ایران" را تأسیس کردند که بعداً کمیون جغرافیا هم با سرپرستی محمد علی فروغی و وثوق الدوله به آن اضافه شد که از جمله وظیفه داشت نام های ترکی کوه ها، رودخانه ها، روستاها و شهرها و خلاصه هر چه نشانی از آذربایجانی و ترکی داشت را بدون توجه به زمینه های تاریخی آن اسامی به فارسی برگردانند. (با استفاده از مقاله "آذربایجان در دوره رضا شاه"، حامد یوسف پور سولا)

(۷) حزب توده به عنوان یک سازمان سراسری نیز در مورد دهقانان برخورد مشابهی انجام داد. در آن زمان به خصوص و به طور برجسته در شمال کشور جنبش دهقانی جریان داشت. همانطور که می دانیم رضا شاه در دوره سلطنت خود بسیاری از بهترین زمین های شمال را به زور از دست مالکینشان خارج و آن ها را تصاحب نمود به طوری که خود به بزرگترین فنودال کشور تبدیل گردید. پس از سقوط وی، دهقانی که روی زمین های غصب شده توسط رضا شاه کار می کردند اقدام به تصرف آن زمین ها کردند و این باعث کشمکش بین دهقانان و مالکین سابق آن زمین ها شد که در پروسه حتی به برخوردهای قهر آمیز و راندن اربابان از دهات توسط دهقانان نیز انجامید. حزب توده که در این زمان به مبارزه پارلمانی و قانونی مشغول بود و شرکت در کابینه نخست وزیر شاه مشغله ذهنی اش را تشکیل می داد با عدم توجه به مسئله دهقانی و قرار نگرفتن در پیشاپیش مبارزات آنان نشان داد که علیرغم همه ژست ها و ادعاهای چپ اش، نیروی سیاسی رفرمیستی بیش نیست.